



The Bases of Verbal Manifestation of the Phrase “*lā ya’bā al-shuhadā’ izā mā du’ū*” in the Noble Āyah of *Dayn* (Debt)

Mohammad Hadi Mirali  (Corresponding Author)

PhD Candidate, Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, Faculty of Theology, Islamic Knowledge, and Guidance, Imam Sadiq University, Tehran, Iran

Email: hadimirali@yahoo.com

Dr. Mohsen Malek Afzali Ardakani

Professor, Jami’al Mustafa al Alamiya, Qom, Iran

Abstract

The verbal manifestation of the phrase “*lā ya’bā al-shuhadā’ izā mā du’ū*” in the Āyah of *Dayn* (Debt) has been discussed by jurists and commentators regarding both the ruling and the restriction of the ruling. Regarding the nature of the ruling, some consider it to be *Mawlawī* (authoritative), while others consider it as *Irshādī* (guiding). Regarding its subject, some consider it as referring to the act of giving testimony, while others take it as referring to bearing witness. There is yet another group of scholars who take it as referring to both issues. These differences of opinion exist despite each opinion being specifically based on the interpretation of the aforementioned phrase, which raises the question of what is the source of divergence. Clarifying how these opinions relate to the disputed phrase is necessary, because it will resolve ambiguities in the interpretations of the Āyah and leads to accurate understanding. In doing so, the present research analyses and clarifies the sources of interpretation for each of these opinions using the principles of *Istizhār* (interpretation) and the *Ijtihādī* (judicial reasoning) method. It is concluded that the disputed phrase appears to be *Irshādī* (regarding the type of ruling), and referring to bearing witness (regarding the subject of ruling).

Keywords: Āyah of *Dayn* (Debt), bearing witness, giving testimony, the bases of verbal manifestation, the phrase “*lā ya’bā al-shuhadā’ izā mā du’ū*”





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۶ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۳۷ - تابستان ۱۴۰۳، ص ۲۶۷ - ۲۵۱
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۳	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳
DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.77823.1408	نوع مقاله: پژوهشی

مناشیء ظهور فقره «لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» در آیه شریفه دین

محمدهادی میرعلی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران

Email: hadimirali@yahoo.com

دکتر محسن ملک‌افضلی اردکانی

استاد جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران

چکیده

ظهور فقره «لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» در آیه دین، از دو جهت حکم و متعلق حکم، محل اختلاف فقها و مفسران قرار گرفته است؛ از نظر ماهیت حکم، برخی آن را مولوی و برخی ارشادی دانسته‌اند و متعلق آن را برخی ادای شهادت و برخی تحمل شهادت و برخی اعم از هر دو دانسته‌اند. اختلاف ذکر شده، در حالی که هریک از آرا مشخصاً به ظهور فقره مذکور مستند شده، این پرسش را بر می‌انگیزد که منشأ برداشت‌های مغایر چیست. رفع ابهام از چگونگی استناد آرای مذکور به ظهور فقره محل بحث از آن‌رو ضروری است که به تبع آن، ابهام از جوانب ظهور آیه برچیده می‌شود و برداشت مناسب صورت می‌پذیرد. بدین منظور، در پژوهش حاضر بر مبنای قواعد استظهار و با تکیه بر روش اجتهادی، مناشیء استظهار هریک از این آرا تحلیل و تبیین شده است. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که فقره محل بحث از حیث حکم، ظاهر در ارشاد و از حیث متعلق، ظاهر در تحمل است.

واژگان کلیدی: آیه دین، تحمل شهادت، ادای شهادت، مناشیء ظهور، فقره «لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا».

مقدمه

آیه دین مشتمل بر مسائل و احکام متعددی در خصوص دین است. این تعداد به اندازه‌ای است که بزرگترین آیه قرآن را، پربسامدترین آیه از حیث حکم قرار داده است. برخی از احکام و مسائلی است که در این آیه مطرح شده است، عبارت‌اند از: حکم اخذ و اعطای دین، تأجیل دین، کتابت دین، شرایط املا کننده. یکی از این مسائل، توثیق دین به واسطه شاهدگرفتن بر آن است که احکام آن از طریق فقراتی بیان شده است. در این میان، فقره «وَلَا يَأْبُ الشُّهْدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» که به بیان وظیفه شاهد پرداخته، مورد اختلاف مفسران و فقها قرار گرفته است. این اختلاف در دو ناحیه حکم و متعلق ابا و دعوت، سبب پیدایش آرای گوناگونی شده است. از حیث حکم، برخی آن را ارشادی و برخی مولوی دانسته‌اند. آن دسته از فقیهان و مفسران که حکم را مولوی گرفته‌اند، دو دسته‌اند: عده‌ای آیه را ظاهر در وجوب و عده دیگر آن را ظاهر در استحباب می‌دانند. از حیث متعلق نیز احتمالاتی از این دست از سوی عالمان دین مطرح شده است: اختصاص به تحمل یا ادای شهادت یا تعمیم آن نسبت به تحمل و ادای شهادت.

اختلاف اندیشمندان در ظهور فقره مذکور با توجه به اینکه مستند فقها و مفسران در خصوص حکم تحمل یا ادای شهادت قرار گرفته است، این سؤال را تداعی می‌کند که مناشیء ظهور هر یک از نظرات مذکور چیست؟ به عبارت دیگر، این سطح از اختلاف در میان اندیشمندان نسبت به استنباط حکم تحمل و ادای شهادت از فقره مورد بحث، ظهور فقره را در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار داده است و استظهار از آن را با مشکل مواجه می‌کند. طبعاً برون‌رفت از مشکلات مربوط به اجمال و ابهام جملات که ریشه در مباحث الفاظ و نکات استظهاری دارد و از سنخ قضایای تصدیقی نیست، برهان‌پذیر نیست و تنها در گرو تبیین مناشیء و مستندسازی ظهورات ادعایی است. علت این امر آن است که با ریشه‌یابی استظهارات علما، نقاط قوت و ضعف ظهورات ادعایی روشن شده سبب می‌شود کمی از تاریکی و اجمال مسیر استظهار کاسته شود و مستظهر هنگام مواجهه با آیه، دچار سردرگمی نشود و بتواند با وجدانی روشن به استنباط رأی صواب نائل آید. از این رو، این نوشتار با هدف رفع ابهام از ظهور آیه از طریق تبیین مناشیء و مستندات ظهورات ادعایی و با استمداد از قواعد استظهار و روش اجتهادی به بررسی این مسئله می‌پردازد که کیفیت استناد هر یک از تفسیرهای مطرح درباره بحث، به ظهور فقره «وَلَا يَأْبُ الشُّهْدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» چگونه است؟ شایان ذکر است که نه تنها تاکنون هیچ اثر مستقلی در این باره تدوین نشده است، بلکه حتی در آثار فقها نیز این مسئله به طور برجسته بررسی نشده است، لذا این بحث کاملاً بدیع به شمار می‌آید.

۱. متعلق آیه

به طور کلی، هر شهادتی دارای دو مرتبه تحمل و اداست؛ زیرا ابتدا باید از قضیه اطلاع یافت و آن را مشاهده کرد تا بتوان در پیشگاه دادگاه آن را بازگو کرد. از حضور در صحنه و مشاهده مورد شهادت، به تحمل شهادت و از بازگرددن مشاهدات در محضر دادگاه، به ادای شهادت تعبیر می‌شود.^۳

حکم تحمل و ادای شهادت، مورد اختلاف فقها و مفسران قرار گرفته و آرای گوناگونی را به خود اختصاص داده است. آنچه در این پژوهش مدنظر است، بررسی حکم آن دو با توجه به فقره «وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» است؛ اما از آنجاکه فقره مذکور از جهت حکم و ظهور در تحمل یا ادا، مورد بحث و اختلاف نظر واقع شده است، به بررسی دیدگاه‌های مفسران و فقها در هریک از دو جهت مورد آیه و حکم آن می‌پردازیم. به طور کلی، سه نظر از سوی مفسران درباره متعلق آیه ذکر شده است که به تفصیل به بررسی هر کدام می‌پردازیم.

۱.۱. تحمل شهادت

اکثر مفسران و فقها این وجه را برگزیده‌اند. از امامیه، مشهور فقها به استناد فقره مذکور حکم به وجوب تحمل شهادت در صورت وجود شرایط داده‌اند. از اهل تسنن نیز شافعیه، حنبله و اکثر فقهای حنفی و مالکی با استناد به آیه مذکور، حکم به وجوب تحمل داده‌اند.^۴

معنای آیه، مطابق با صورت مذکور چنین می‌شود: شاهدان هنگامی که خوانده می‌شوند تا تحمل شهادت کنند نباید ابا کنند و از تحمل شهادت سر باز زنند.^۵

اکنون که نظر مشهور در فقره مورد بحث روشن شد و معنای آیه نیز بیان شد، به تبیین وجه ظهور مذکور می‌پردازیم. با مطالعه تفاسیر و کتب آیات الأحکام ممکن است دو وجه برای ظهور مزبور بیان شود.

الف. قرینه سیاق: با توجه به فقرات آیه دین، این نکته به خوبی روشن می‌شود که آیه در مقام بیان راه‌های توثیق دین است، نه حکم مولوی صرف، همچنان که فقره «لَكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا» در قالب استینافیه، بیانیه حکمت کتابت دین و امر به آن را، اموری معرفی می‌کند که نزد عقلا

۲. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳۱۹/۱؛ عاملی، الإصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية، ۳۹؛ مروج، اصطلاحات فقهی، ۱۱۶.

۳. هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ۳۸۱/۲؛ عاملی، الإصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية، ۱۳؛ مروج، اصطلاحات فقهی، ۲۵.

۴. طوسی، المبسوط، ۱۸۶/۸؛ حلی، الجامع للشرائع، ۱۳۷/۴ تا ۱۳۸/۴؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۲۴۰/۲؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۱/۴۱.

۵. منبع، احکام الشهادت فی المذاهب الأربعة، ۴۰ تا ۴۰۳۶.

۶. مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ۴۴۶؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۴۰۳/۱؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۶۸۳/۲ تا ۶۸۴؛ ابن‌عربی، احکام القرآن، ۲۵۶/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۵۴/۲؛ کیهارسی، احکام القرآن، ۲۵۸ تا ۲۵۷/۱.

معهود بوده است. تبیین حکمت کتابت به امور عقلایی مذکور سبب ظهور امر به کتابت در ارشاد می‌شود. با ارشادی شدن امر به کتابت، طبعاً فقره «لَا يَأْبُ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ» نیز دلالتی بر وجوب نخواهد داشت؛ زیرا هنگامی که اصل کتابت واجب نیست و صرفاً به دلیل توثیق دین صورت می‌گیرد، چگونه ممکن است فقره «لَا يَأْبُ» دلالت بر وجوب کتابت بر کاتب کند؟! با اثبات ظهور فقرات مذکور در ارشاد، طبعاً فقرات «اسْتَشْهَدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ» و «لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا» که از طریق عطف در سیاق دو فقره سابق آمده‌اند، ظهور در ارشاد پیدا می‌کنند. به همین دلیل، مراد از امتناع نورزیدن از شهادت در صورت دعوت، زمان تحمل خواهد بود؛ چراکه ادای شهادت مربوط به زمان اختلاف و نزاع است و روشن است که برای توثیق دین در زمان اختلاف و نزاع متداینین معنایی تصویر نمی‌شود و اساساً توثیق دین به شهادت، به معنای شاهدگرفتن بر آن است که مربوط به زمان تحمل است.^۷

همچنین خطاب «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ» در آیه بعد نیز می‌تواند دلیل دیگری بر ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین باشد، زیرا با توجه به این خطاب که درباره رهن آمده است، فهمیده می‌شود امر شارع به کتابت دین، شهادت بر آن و گرفتن رهن صرفاً به حفظ اموال و توثیق دین است، وگرنه اگر حکمی مولوی و به داعی انشای بعث و زجر بود، در همه احوال باید بر وجوب یا استحبابش باقی می‌ماند، نه اینکه با اطمینان مکلف، از وجوب و استحباب بیفتد، ولی در صورت عدم اطمینان وی، واجب یا مستحب شود. به عبارت دیگر، تعلیق حکم بر اطمینان و عدم اطمینان مکلف در فقره «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا...»، دلیل بر ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین است. با اثبات ارشادی بودن نهی از امتناع در فقره «لَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»، همان‌طور که گذشت ظهور فقره مذکور در تحمل روشن می‌شود.

ب. قرینه پرهیز از تکرار: مراد از فقره مزبور، حالت تحمل است؛ چراکه حالت ادا به واسطه فقره «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» بیان شده است. در برخی از روایات تفسیری نیز فقره مزبور به حالت تحمل و فقره «وَمَنْ يَكْتُمْهَا» به حالت ادا اختصاص داده شده است. ممکن است از کیفیت بیان حضرت در تخصیص فقره «وَلَا يَأْبُ...» به حالت تحمل که در عدل، آن فقره «وَمَنْ يَكْتُمْهَا...» را به ادای شهادت اختصاص داده‌اند با توجه به وضوح ظهور فقره «وَمَنْ يَكْتُمْهَا» در ادای شهادت به دلیل استفاده از لفظ کتمان، این نکته استنباط شود که حضرت در مقام احتجاج به ظهور آیه هستند و به قرینه ظهور فقره «وَمَنْ

۷. آل‌عصفور، الأثر الملامع، ۲۲۵/۱۴؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲.

۸. قطب راوندی، فقه القرآن، ۳۷۹/۱؛ مغنیه، تفسیر الکاشف، ۴۴۸/۱؛ سبزواری، مواهب الرحمن، ۴۰۵/۴.

۹. نک: حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۹/۲۷.

يَكْتُمُهَا» در ادای شهادت، ظهور فقره مذکور در تحمل را نتیجه می‌گیرند. باتوجه به این بیان به نظر می‌رسد نکته چنین استنتاجی از سوی امام(ع) همان پرهیز از تکرار است. می‌توان در تأیید برداشت بالا از روایات مورد بحث، به کیفیت استظهار برخی از علمای اهل تسنن، همچون ابن عربی اشاره کرد؛ چراکه ایشان با وجود اینکه دستشان از میراث غنی و گهربار اهل بیت عصمت و طهارت، مفسران حقیقی قرآن کریم کوتاه است اما در مورد بحث، ظهور آیه را در تحمل می‌داند و علت آن را پرداختن فقره «وَمَنْ يَكْتُمُهَا...» به حالت ادا می‌داند. بنابراین، برداشت مذکور از آیه که حضرت در مقام احتجاج به ظهور آیه و تعلیم کیفیت استظهار بوده، نه در مقام تشریح، برداشتی درخور توجه است.

۱.۲. ادای شهادت

معنای آیه براساس این وجه، به دو صورت زیر متصور است:

أ. متعلق دعوا و لایاب، هر دو ادای شهادت باشد: شاهدان هنگامی که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوند، نباید ابا کنند و از اقامه شهادت سرباز زنند.^{۱۱}

ب. متعلق «لایاب»، ادای شهادت و متعلق «دعوا»، تحمل شهادت باشد: شاهدان اگر برای تحمل شهادت فراخوانده شده بودند، نباید از ادای شهادت ابا کنند.^{۱۲}

این وجه اگرچه مطابق با برخی از روایات مربوط به مقام است،^{۱۳} اما اثبات ظهور آیه در آن مشکل است. افزون بر اینکه، روایاتی که در تفسیر این فقره وارد شده است، آیه را مختص به مقام تحمل^{۱۴} یا قسم اول ادا کرده‌اند. اکنون که احتمالات متصور در فرض ادا تبیین شد، به تبیین وجه ظهور مذکور می‌پردازیم.

الف - قرینه اشتقاق: باتوجه به این نکته اصولی، که «مشتق» حقیقت در متلبس به مبدأ بالفعل است،^{۱۵} اطلاق شاهد بر کسی که هنوز متحمل شهادت نشده است، مجاز است و در فرض شک در مراد، اصالة الحقیقة مانع از اراده مجاز خواهد بود. بنابراین، باید مراد از آیه، فرضی باشد که شخص متحمل

۱۰. ابن عربی، احکام القرآن، ۲۵۶/۱.

۱۱. مقدس اردبیلی، زیادة البيان، ۴۴۶؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۴۰۲/۱؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۶۸۳/۲ تا ۶۸۴؛ ابن عربی،

احکام القرآن، ۲۵۶/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۵۶/۲؛ کیهارسی، احکام القرآن، ۲۵۷/۱.

۱۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۲/۴۱.

۱۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۷/۲۷.

۱۴. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۹/۲۷.

۱۵. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۴/۲۷.

۱۶. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۲/۴۱.

۱۷. آخوند خراسانی، کفاية الأصول، ۹۱/۱؛ مظفر، اصول الفقه، ۶۷.

شهادت شده باشد تا اطلاق شاهد بر او صحیح باشد و این نیست، مگر فرض ادای شهادت. باید توجه داشت که اگرچه قرینه ذکر شده، تنها به عنوان وجه ظهور صورت «۱» ذکر شده است، اما می‌تواند صورت «۲» را نیز اثبات کند. به بیان دیگر، قرینه مذکور فقط متعلق «لایأب» را اثبات می‌کند که ادای شهادت است اما نسبت به متعلق دعوا ساکت است و روشن است که تفاوت صورت «۱» و «۲» در متعلق دعواست. پس قرینه اشتقاق که تنها ناظر به متعلق «لایأب» است، صلاحیت اثبات هر دو صورت را دارد. با این وجود، این قرینه به عنوان علت ظهور صورت «۱» تلقی شده است^{۱۸} و برای صورت «۲» وجهی بیان نشده است. اگرچه به غیر از کتاب جواهر از عبارات هیچ‌یک از کتب فقهی به وضوح استفاده این نکته نمی‌شود، ولی به نظر می‌رسد باتوجه به اینکه «اذا ظرف» زمان مستقبل است، مدعی ظهور در ادا اصلاً توجهی نسبت به احتمال دوم نداشته است؛ چراکه در این وجه «اذا» در زمان گذشته به کار رفته که خود خلاف ظاهر و خروج از استعمال متعارف است.

بنابراین، به نظر می‌رسد قرینه‌ای که به عنوان وجه ظهور از سوی فقها و مفسران بیان شده است، اعم از مدعاست و به تنهایی، قابلیت اثبات خصوص یکی از دو فرض را ندارد. لذا بعد از اثبات اصل ظهور فقره «لایأب...» در ادا، در داوری میان دو احتمال «۱» و «۲» به نظر می‌رسد برتری با صورت «۱» است، زیرا اولاً، «اذا» در صورت اول در معنای متعارفش استعمال شده و از این جهت با مشکلی روبه‌رو نیست و ثانیاً، اتحاد متعلق «لایأب» و «دعوا» اگر ظاهر نباشد، لاقلاً اظهر از اختلاف آن است. البته روشن است ظهور در اتحاد، ریشه در همان معنای استقبالی «اذا» دارد. بنابراین، دلیل عمده، همان دلیل اول است.

۳. ۱. ۳. تحمل و ادا

این وجه نیز همانند دو صورت گذشته، در میان امامیه و اهل تسنن از طرف دارانی برخوردار است.^{۱۹} براساس این صورت باید آیه را به گونه‌ای معنا کرد که شامل همه صورت‌های گذشته شود، به همین دلیل در معنای آیه، تنها به ترجمه الفاظ آیه بسنده می‌کنیم و متعلق آن را در ترجمه نمی‌آوریم تا قابلیت تطبیق بر هریک از صورت‌های گذشته را داشته باشد. بنابراین، ترجمه آیه از این قرار خواهد بود: شاهدان زمانی که دعوت به شهادت (تحمل یا ادا) شدند، نباید ابا کنند.

ب. قرینه اطلاق: ظاهراً مستند این وجه، اطلاق آیه و عدم ذکر متعلق لایأب و دعواست. بنابراین،

۱۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۱/۴۱.

۱۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۱/۴۱.

۲۰. مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ۴۴۶؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۴۰۳/۱؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۶۸۳/۲ تا ۶۸۴؛ ابن‌عربی، احکام القرآن، ۲۵۶/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۵۶/۲؛ کیهارسی، احکام القرآن، ۲۵۸/۱.

معنای آیه، معنایی مطلق است که هریک از احتمالات سابق، یکی از مصادیق آن به شمار می‌آید و این به معنای استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد نیست (برخی همچون فاضل مقداد، وجهی برای احتمال سوم، جز استعمال لفظ در اکثر از معنا نیافتند. از این رو، حکم به بطلان آن داده‌اند)، بلکه یک لفظ در یک معنا استعمال شده است و نهایتاً این معنا مصادیق متعددی دارد، مانند تمامی مشترک‌های معنوی. بنابراین، از جهت متعلق «لایاب» و «دعوا» اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش نمی‌آید؛ چراکه اشتغال آیه بر متعلق‌های متفاوت، از باب اشتغال کلی بر مصادیقش است، نه از باب استعمال یک لفظ در دو معنا. اما از جهت لفظ شهدا ممکن است استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش آید، زیرا اشتغال آیه بر هریک از احتمالات سابق به معنای این است که شهدا در همان زمان، که در معنای حقیقی خود استعمال شده است، در معنای مجازی‌اش نیز استعمال شده باشد؛ چراکه در غیر این صورت، نمی‌توان شمول آیه نسبت به احتمالات سابق را نتیجه گرفت، زیرا اگر گفته شود شهدا فقط در معنای حقیقی خود استعمال شده است، آیه و متعلق «لایاب» مختص به ادا خواهد شد. بله، اگر شهدا در معنای مجازی خود به کار رود، باز مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا حل می‌شود؛ زیرا در این صورت، باز می‌توان اطلاق در متعلق «لایاب» و «دعوا» را اراده کرد و نیازی به استعمال شهدا در معنای حقیقی‌اش اضافه بر معنای مجازی‌اش نیست. اما نکته‌ای که در این صورت باید به آن دقت شود این است که ظهور آیه در چنین فرضی بعید به نظر می‌رسد؛ یعنی بعید است که با وجود استعمال مجازی شهدا گفته شود آیه، ظهور در اطلاق دارد و همه احتمالات سابق را شامل می‌شود، بلکه در فرض استعمال مجازی، آنچه اولاً به عنوان ظهور جلوه می‌کند و به ذهن خطور می‌کند اراده تحمل است، لذا احدی از مفسران در صورت استعمال مجازی شهدا، ادعای اطلاق آیه را نکرده است و آن‌ها هم که آیه را ظاهر در اطلاق دانسته یا رد کرده‌اند، به نظر می‌رسد توجهی به کیفیت استعمال شهدا نداشته‌اند و تمام توجه آن‌ها به «لایاب» و «دعوا» و متعلق آن دو بوده است.

۲. حکم آیه

آنچه به عنوان حکم مستفاد از آیه در منابع فقهی و تفسیری ذکر شده است، حکم وجوب، استحباب، کراهت و حرمت است.^{۲۱} همچنین برخی نهی در فقره «لایاب الشهداء» را ظاهر در ارشاد می‌دانند.^{۲۲}

۲۱. نک: فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲.

۲۲. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۲۱؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۴۲/۴؛ آل‌عصفور، الأنوار اللوامع، ۲۲۳/۱۴؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام،

۲۶۶/۱۴؛ فاضل مقداد، کنز العرفان، ۵۴/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۶۸۳/۲ تا ۶۸۴؛ ابن عربی، احکام القرآن، ۲۵۶/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۵۶/۲؛

کیاهازی، احکام القرآن، ۲۵۸/۱.

۲۳. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۴۲/۴؛ آل‌عصفور، الأنوار اللوامع، ۲۲۵/۱۴.

برخورد نخست با چنین سطحی از اختلاف در ناحیه حکم، ظهور فقره را در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار می‌دهد، اما در ادامه با مستندسازی هریک از استظهارات ذکر شده به خوبی روشن خواهد شد این اختلاف آنچنان نبوده که می‌نماید، تشخیص ظهور صواب از ناصواب میسر می‌شود.

لازم به ذکر است که اوامر و نواهی موجود در کتاب و سنت دو نوع است: مولوی یا ارشادی. قسم اول نیز یا به داعی بعث و زجر است یا به داعی ارشاد؛ توضیح آنکه، اگر لزوم فعلی همچون وجوب اطاعت از خدا، حکم عقل مستقل باشد، ورود شارع در این حوزه و امر به آن، از باب ارشاد به حکم عقل است و هیچ گونه اعمال مولوی از سوی مولا صورت نمی‌گیرد، چون مستلزم تسلسل محال است. اما اگر عقل مستقلی در کار نبود اعمال مولویت مولا فعال می‌شود و امر از حالت صوری خارج می‌شود، ولی از آنجاکه اعمال مولویت از سوی حکیم باید به داعی و غرضی صورت گیرد تا لغو نباشد، اوامر و نواهی مولا با اختلاف داعی به دو قسم مولوی بعثی و مولوی ارشادی تقسیم می‌شوند. اگر داعی مولا از امر و اعمال مولویتش بعث و تحریک مکلف باشد این امر مولوی بعثی خواهد بود که منشأ استظهار احکام تکلیفی قرار می‌گیرد، اما اگر داعی ارشاد مکلف بود؛ مثل ارشاد به شرطیت یا جزئیت شیئی در متعلق تکلیف، دیگر این امر دال بر احکام تکلیفی نخواهد بود، چون داعی از آن صرفاً اخبار از یک شرط و جزء است، نه تحریک مکلف و اساساً هیچ‌گونه حیثی در نفس مولا نسبت به مأموریه امر ارشادی از آن جهت که مأموریه امر ارشادی است تعلق نگرفته است و به همین علت است که مخالفت با اوامر مولوی ارشادی هیچ عقابیه را از همین حیث که مخالفت با امر ارشادی است در پی نخواهد داشت. آنچه به این نکته از آن جهت ضروری است که اولاً، مخاطب بداند که مراد از امر ارشادی در این پژوهش، ارشادی در برابر مولوی نیست؛ چراکه لزوم تحمل یا ادای شهادت، مدرک عقل مستقل نیست؛ بلکه مراد قسم دوم مولوی، یعنی مولوی به داعی ارشاد است. ثانیاً، مبنای ساختار بحث که ارشاد را قسم احکام تکلیفی قرار داده‌ایم روشن شود، زیرا امر، حکم ارشادی در معنای دوم آن قسم احکام تکلیفی از حیث داعی آن است، وگرنه مشترک‌اند در اصل مولویت و اینکه از امر مولوی شارع فهم می‌شوند.

۲-۱. وجوب: از میان احتمالات مطرح درباره حکم فقره مورد بحث، حکم وجوب، نظر اکثر مفسران و فقها را به خود اختصاص داده است. از طرفی، آیه از صیغه نهی استفاده کرده و همان‌طور که در علم اصول ثابت شده است ظهور اولی صیغه نهی در حرمت است، مگر قرینه‌ای برخلاف باشد که مانع از

۲۴. تک: صفور، المعجم الأصولی، ۱/۳۸۷ تا ۳۹۰.

۲۵. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۲۱؛ فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴/۴۴۲؛ آل‌عصفور، الأنوار اللوامع، ۱۴/۲۲۵؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام،

تحقق ظهور مزبور و سبب ظهور نهی در کراهت یا رفع وجوب سابق (در جایی که نهی عقیب الامر باشد) شود. حال سؤال این است که چه ارتباطی میان صیغه نهی و حکم وجوب وجود دارد و راه حل چنین تناقضی چیست؟ به بیان دیگر، چگونه می توان از آیه مزبور با وجود استعمال صیغه نهی، حکم وجوب را استفاده کرد؟

باید توجه داشت که در پاسخ به سؤال مذکور نمی توان به کبرای اصولی «الأمر بالشیء یقتضی النهی عن ضده و بالعکس» استناد کرد؛ چراکه اتفاق تمامی قائلان به وجوب و استحباب بر کبرای مذکور، بعید؛ بلکه مقطوع العدم است، زیرا این کبرای در میان متأخران طرف دار چندانی ندارد و حال آنکه نظریه وجوب، نظریه ای فراگیر است و بسیاری از متأخران نیز به آن معتقدند. بنابراین، کبرای مزبور نمی تواند به عنوان وجه ظهور آیه در وجوب قلمداد شود. بله، می توان کبرای مذکور را در نظر مثبتان آن، علت ظهور دانست، البته در صورتی که دلالت امر به شیء بر نهی از ضدش در نظر ایشان از سنخ ظهورات باشد، وگرنه مجالی برای استناد به کبرای مذکور حتی در نظر مثبتان باقی نمی ماند.

بنابراین به نظر می رسد علتی که می تواند فراگیر باشد و استظهار منکران کبرای مذکور را موجه کند، عبارت است از: تعلق نهی موجود در آیه به ماده ایا؛ توضیح آنکه، اگر متعلق نهی، امتناع از فعلی باشد، با موردی که متعلق خود فعل است در نظر عرف متفاوت است. لازمه عرفی صورت اول، وجوب فعلی است که امتناع از آن منهی شارع قرار گرفته است، در حالی که صورت دوم، چنین لازمه ای را در نظر عرف نداشته و صرفاً نفس عمل مورد نهی قرار گرفته است. برای نمونه، در مثل «لا تشرب»، تنها یک فعل خاص مورد نهی قرار گرفته است و هیچ تعرضی به فعل دیگری نشده است. از این رو، تنها ظهور در حرمت متعلقش دارد و هیچ برداشت دیگری را عرف از آن ندارد. اما قضیه در مثل «لا تأب أن تشرب و لا تترك الشرب» متفاوت است؛ چراکه در این فرض، آنچه متعلق نهی قرار گرفته، ترک یک فعل و امتناع از انجام آن است و چون امتناع نکردن از عملی منحصراً با انجام آن عمل محقق می شود، باتوجه به این نکته که این انحصار، از قبیل انحصار اتفاقی، که ریشه در اتفاقات خارجی دارد، نیست (مراد از انحصار اتفاقی انحصاری است که به طور اتفاقی در اثر رخداد برخی از شرایط به وجود آمده باشد، مانند آنکه شخصی رو به موت است و برای زنده ماندن مضطر به یکی از دو کار است؛ یا باید بنوشد یا بخورد و آن قدر وضعش خراب است که اگر مشغول کار دیگری شود، می میرد. در اینجا اگر گفته شود نخور، به معنای بنوش و وجوب شرب نیست؛ چراکه نخوردن اگر چه به دلیل اضطرار، منحصر در نوشیدن است اما این انحصار، انحصاری خارجی و اتفاقی است و ناشی از مفهوم نخور نیست؛ یعنی این مفهوم، دلالتی بر بنوش به خودی خود ندارد، لذا نمی توان از آن وجوب را استفاده کرد. اما در انحصار دائمی، انحصار، لازمه مفهومی است. به همین جهت

وقتی گفته می‌شود از خوردن امتناع نکن، نفس مفهوم امتناع نکن معنایش این است که این عمل را انجام بده. به همین دلیل، حرمت امتناع، ملازمه عرفی با وجوب عمل دارد، بلکه انحصاری دائمی است که ریشه در لسان و نهی از امتناع دارد، نهی از امتناع و ترک یک فعل خاص عرفاً ملازم خواهد بود با وجوب آن فعل. بنابراین، در مثل «لا تشرب» که ترک شرب، منحصر در فعل خاصی نیست و اگر هم باشد از سوی لسان و مفهوم ترک شرب نیست؛ بلکه اتفاقی خارجی است، نمی‌توان وجوب را استفاده کرد.

اینکه نکته دلالت «لایأب» بر وجوب روشن شد ممکن است با استناد به همین نکته ادعا شود دلالت «لایأب أن يشهد» و «لا يترك الشهادة» بر وجوب، نه تنها روشن است؛ بلکه در دلالت بر وجوب از صیغه امر مانند «ایشهد» ابلغ و مؤکدتر است (به این مطلب در کلام برخی از آیات الأحکام نویسان نیز اشاره شده است)، زیرا هنگامی که مولا در بعث و امر به کاری به جای آنکه از صیغه امر استفاده کند، ترک آن را مورد نهی قرار می‌دهد، گویا وجوب آن را مفروغ‌عنه گرفته و می‌خواهد با این بیان، اهمیت آن را به مخاطب گوشزد کند (مفروغ‌گرفتن وجوب «در صورتی که نهی «لایأب» ظاهر در حرمت باشد» و استحباب «در صورتی که نهی «لایأب» ظاهر در کراهت باشد» نکته‌ای است که عرف از این گونه تعبیر می‌فهمد و سبب می‌شود تا این تعبیر را ظاهر در وجوب یا استحباب ببیند و به این هم بسنده نکرده آن را مؤکدتر از صیغ امر در دلالت بر وجوب بداند. همچنین لازم به یادآوری است نکته‌ای که قبلاً (انحصار عدم امتناع از فعل در انجام فعل) در وجه دلالت تعبیر مزبور بر وجوب گفته شد، در حقیقت تحلیل همین فهم عرفی است که عرف چگونه مفروغیت را درک می‌کند). بله، درست است اگر از صیغه امر هم استفاده می‌کرد معلوم می‌شد که برایش مهم بوده که به آن امر کرده است، ولی صحبت بر سر این است که آیا این اهمیت از خطاب فهمیده می‌شود؟ به نظر می‌رسد خطاب در اوامر، دلالتی بر اهمیت فعل در نظر مولا ندارد؛ بلکه عقل از اینکه مولای حکیم عملی را واجب می‌داند کشف می‌کند که عمل مزبور در نظر وی مهم بوده که آن را واجب کرده است. وانگهی، انتقال به اهمیت فعل در نظر مولا در خطابی که از تعبیر «لایأب» و «لا یترک» استفاده شده است صرفاً دلالتی عقلی نیست، بلکه ظهور کلام است. حاصل آنکه، نهی از امتناع و ترک فعلی یا همان مفهوم امتناع و ترک نکردن نظیر جملات خبریه در مقام انشا، علاوه بر دلالت بر وجوب (در صورتی که نهی در «لایأب» ظاهر در حرمت باشد) یا استحباب فعل (در صورتی که نهی در «لایأب» ظاهر در کراهت باشد)، در دلالت خود آکد و ابلغ نیز هستند.

۲-۲. استحباب: برخی معتقدند حکم مستفاد از آیه، استحباب است. توجه به تحلیلی که در

۲۶. نک: مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ۴۴۶.

۲۷. نک: مقدس اردبیلی، زبدة البیان، ۴۴۶.

استظهار وجوب از فقره مورد بحث ارائه شد، مناط فهم استحباب از آیه را نیز روشن می‌سازد، زیرا تنها تفاوت استحباب و وجوب، در الزام و عدم الزام است. بنابراین، اگر از «لایاب» استظهار حرمت شود، لازمه عرفی آن وجوب و اگر استظهار کراهت شود، لازمه عرفی آن به همان مناطی که در وجوب ذکر شد، استحباب خواهد بود.

۲-۳. حرمت: اکنون که کیفیت دلالت آیه بر وجوب و استحباب روشن شد و دانستیم که هریک از وجوب و استحباب، به ترتیب لازمه عرفی حرمت و کراهت‌اند، نوبت به بررسی ظهور آیه در حرمت یا کراهت می‌رسد.

همان‌طور که اشاره شد آن دسته از مفسران و فقها که از آیه استفاده وجوب کرده‌اند، قائل به این نظریه‌اند.^{۲۸} با توجه به تحقیقات صورت گرفته، به بیانی که کاشف از وجه ظهور در نظر ایشان باشد دسترسی پیدا نکردیم. به نظر می‌رسد پرداختن علما به وجه ظهور این صورت، به دلیل وضوح ظهور اولی صیغه نهی در حرمت باشد. با اثبات ظهور نهی «لایاب» در حرمت، دلالت آیه بر وجوب به بیانی که گذشت روشن می‌شود.

۲-۴. کراهت: برخی به دلیل اشتغال آیه بر آداب و وحدت سیاقی که در آیه مخصوصاً میان این فقره و فقره «لایاب کاتب» (با توجه به عدم ظهور آن در حرمت) حکم فرماست، احتمال کراهت را قوی و نهی را ظاهر در کراهت دانسته‌اند.^{۲۹} همچنین قرآینی را به عنوان مؤید ظهور مزبور ذکر کرده‌اند که در ذیل به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

۱. استفاده روایات تفسیری از تعبیر «لاینبغی»،^{۳۰} به دلیل ظهور آن در کراهت، مؤید ظهور نهی «لایاب» در کراهت است. این تعبیر اگرچه در همه روایات موجود در مقام نیامده است اما تعبیری هم که در تعارض با این تعبیر باشد وجود ندارد، مگر تعبیری که در روایت مدائنی آمده است؛ زیرا حضرت در این روایت از صیغه امر استفاده کرده و فرمودند: «اذا دعیت الی الشهادة فاجب.»^{۳۱} اما به نظر می‌رسد در تعارض مزبور ظهور «لاینبغی» مخصوصاً با توجه به کثرت استعمال این لفظ در مقایسه با صیغه امر مذکور که تنها یک مرتبه آمده است، به ملاک اظهریت عرفی، مقدم بر ظهور «اجب» در وجوب و مانع از حجیت ظهور آن در وجوب می‌شود.

۲۸. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۰/۴۱.

۲۹. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۱/۴۱.

۳۰. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۰۹/۲۷.

۳۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۱۰/۲۷.

۲. مبالغه‌ای که در تهدید کتمان‌کننده شهادت در آیه کتمان «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»^{۳۲} صورت گرفته است، قرینه دیگری بر ظهور نهی در کراهت است. به بیان دیگر، اگر تحمل شهادت همچون ادای آن در نظر مولا واجب بود، باید همانند ادا که بعد از نهی از کتمان، کتمان‌کننده را آثم‌القلب معرفی کرده و با این بیان و بیان کلی بعدش «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» وی را مورد تهدید قرار داده است، ممتنع از تحمل شهادت را هم مورد تهدید قرار می‌داد، نه اینکه به یک نهی آن هم در میان آیه‌ای که مشتمل بر آداب است، بسنده کند.^{۳۳}

اکنون که مستندسازی استظهار هریک از احکام تکلیفی بالا بیان شد، به‌خوبی روشن می‌شود که وجود قول به حرمت و کراهت در مسئله، در کنار وجوب و استحباب به معنای اختلاف و تنافی در طرفین ایجاب و سلب مسئله نیست؛ بلکه به معنای استنباط دو ظهور که یکی در طول دیگری است، از صیغه نهی «لایأب» است. ظهور اول، عبارت از ظهور صیغه نهی در حرمت یا کراهت است و ظهور دوم، ظهور التزامی صیغه مذکور (به مناطی که در وجوب بیان شد) در وجوب یا استحباب است. بنابراین، اختلاف در حکم آیه، منحصر است به سه مورد: ۱. استظهار وجوب و حرمت ۲. استظهار استحباب و کراهت ۳. استظهار ارشاد.

۲-۵. ارشاد

برخی، نهی در فقره «لایأب الشهادة» را ظاهر در ارشاد می‌دانند. دلیلی ایشان، وحدت سیاق نهی مزبور با نهی از کتابت است که آن نیز ارشادی است؛ توضیح آنکه، همان‌طور که امر به شاهدگرفتن در سیاق امر به کتابت وارد شده است، نهی از امتناع از شهادت نیز در سیاق نهی از امتناع از کتابت وارد شده است. پس همان‌طور که امر به کتابت، ارشادی است؛ نهی از امتناع از کتابت، امر به شاهدگرفتن و نهی از امتناع از استشهاد نیز ارشادی است، زیرا وقتی اصل امر به کتابت و استشهاد، ارشادی شد و دلیلی بر وجوب آن نبود، دیگر چه معنایی برای وجوب کتابت و تحمل شهادت از سوی کاتب و شاهد وجود خواهد داشت. بله، ممکن است با عارض شدن عناوینی یا به واسطه دلیل دیگری تحمل شهادت و کتابت واجب شود، ولی این مورد خارج از بحث است.

همان‌طور که در ابتدای بحث از حکم آیه بیان شد، مراد از امر ارشادی در مورد بحث، ارشاد به حکم

۳۲. بقرة: ۲۸۳.

۳۳. صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۸۱/۴۱.

۳۴. فخرالمحققین، ایضاح الفوائد، ۴۴۲/۴؛ آل‌عصفور، الأنوار اللوامع، ۲۲۵/۱۴.

۳۵. آل‌عصفور، الأنوار اللوامع، ۲۲۵/۱۴.

عقل نیست؛ بلکه مولوی به داعی ارشاد است. معنای این سخن آن است که داعی مولا از امر به کتابت و شهادت، ارشاد به توثیق دین و حفظ آن از تلف است، نه بعث مکلف سمت فعل کتابت و شهادت. بنابراین، همان طور که قبلاً بیان شد در صورت ادعای ارشادی بودن امر و نهی موجود در آیه دیگر، نمی توان هیچ یک از احکام و وجوب و استحباب، نهی و کراهت را استفاده کرد؛ چراکه وقتی مولا خود جعلش را به داعی بعث مکلف یا زجر وی انجام نداده است، یعنی منبعث یا منجر شدن وی مرادش نبوده، پس دیگر چه دلیلی بر استفاده احکام مزبور از صیغه «لایاب» خواهد بود؟! بدیهی است که این مطلب به این معنا نیست که نمی توان به استناد دلیل دیگری وجوب یا استحباب تحمل یا ادای شهادت را اثبات کرد.

باتوجه به قرینه سیاق مذکور و استظهار این نکته از آیه شریفه که غرض اصلی از اوامر و نواهی موجود در آیه، توثیق دین و حفظ آن از تلف است، به نظر می رسد فقره مورد بحث، ظاهر در ارشاد است و دلالتی بر حرمت یا کراهت ابا و به تبع آن، وجوب یا استحباب شهادت ندارد. همچنین متعلق آیه نیز به واسطه همین قراین، مختص به تحمل شهادت خواهد بود؛ زیرا از طرفی فقره مورد بحث در سیاق کتابت قرار گرفته است که مربوط به توثیق دین است و از طرف دیگر، محور اصلی آیه، که توثیق دین و حفظ آن از تلف است، با مقام تحمل شهادت سازگار است، نه ادای شهادت.

نتیجه گیری

با بررسی های انجام شده به خوبی روشن می شود هریک از استظهارات مطرح شده از سوی علما درباره متعلق و حکم فقره مذکور، به زعم آنان مستند به مناشیء خاصی است و ادعایی صرف نیست. از حیث متعلق، برخی، آن را مختص به تحمل و برخی، مختص به ادا و برخی، مشتمل بر هریک از تحمل و ادا می دانند. در این میان، تنها منشأ استظهار دو قول اخیر، یعنی قرینه اشتقاق و قرینه اطلاق، مورد مناقشه قرار گرفت. بنابراین، قرینه سیاق و پرهیز از تکرار بدون مناقشه اختصاص، فقره مورد بحث به تحمل شهادت را اثبات می کنند. از حیث حکم نیز استظهارات علما به همراه مناشیء آن در سه گروه قابل دسته بندی است: ا. استظهار وجوب شهادت (تحمل یا ادا) به تبع ظهور صیغه نهی در حرمت؛ ب. استظهار استحباب شهادت (تحمل یا ادا) به تبع ظهور صیغه نهی در کراهت؛ ج. استظهار ارشادی بودن صیغه نهی «لایاب». در این میان، نظریه ارشادی بودن اوامر و نواهی موجود در آیه دین و فقره مورد بحث، به دلیل قرینه سیاق و سازگاری با محور اصلی آیه؛ یعنی توثیق دین و همچنین تناسب با اختصاص متعلق آیه به تحمل، به عنوان نظریه صحیح تقویت شد.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین. کفایة الأصول. به تحقیق عباسعلی زارعی سبزوارى. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ ششم، ۱۴۳۰ق.

آل عصفور، حسین بن محمد. الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع. به تحقیق محسن آل عصفور. قم: مجمع البحوث العلمیة. چاپ اول، بی تا.

ابن عربی، محمد بن عبدالله. احکام القرآن. بی جا: بی نا. بی تا.

جصاص، احمد بن علی. احکام القرآن. به تحقیق محمدصادق قمحاوی. بیروت: دار إحياء التراث العربی. ۱۴۰۵ق. حرّ عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: آل البيت (ع). چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

حلی، یحیی بن سعید. الجامع للشرائع. به تحقیق جمعی از محققین تحت اشراف شیخ جعفر سبحانی. قم: مؤسسه سید الشهداء العلمیة. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

سبزوارى، سید عبدالاعلی. مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه اهل بیت (ع). چاپ دوم، ۱۴۰۹ق. شهید ثانی، زین الدین بن علی. مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

صاحب جواهر، محمد حسن. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. به تحقیق عباس قوچانی، علی آخوندی. بیروت: دار إحياء التراث العربی. چاپ هفتم، بی تا.

صنقور، محمد. المعجم الأصولی. قم: الطیار. چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. با مقدمه محمدجواد بلاغی. تهران: ناصر خسرو. چاپ سوم، ۱۳۷۲.

طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. به تحقیق محمدباقر بهبودی. تهران: المطبعة الحیدریة. ۱۳۸۸ق. عاملی، یاسین عیسی. الإصطلاحات الفقھیة فی الرسائل العلمیة. بیروت: دار البلاغة. ۱۴۱۳ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. کنز العرفان فی فقه القرآن. به تحقیق سید محمد قاضی. مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

فخرالمحققین، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۷. قطب راوندی، سعید بن هبة الله. فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ دوم،

۱۴۰۵ق.

کیاهاراسی، علی بن محمد. احکام القرآن. بیروت: دار الکتب العلمیه. چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

مروج، حسین. اصطلاحات فقهی. قم: بخشایش. ۱۳۷۹.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. به تحقیق عباسعلی زارعی سبزواری. قم: بوستان کتاب. چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

مغنیه، محمدجواد. تفسیر الکاشف. تهران: دار الکتب الإسلامیه. چاپ اول، ۱۴۲۴ق.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. زبدة البیان فی احکام القرآن. تهران: مرتضوی. چاپ اول، بی تا.

منیع، محمد بن عثمان بن سلیمان. احکام الشهادات فی المذاهب الأربعة. ریاض: دار العاصمة. چاپ اول، ۱۴۲۸ق-

۲۰۰۷م.

هاشمی شاهرودی، محمود. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه

اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع). ۱۳۸۲ق.

Transliterated Bibliography

Ākhūnd Khurāsānī, Muḥammad Kāzīm ibn Husayn. *Kilāya al-Uṣūl*. researched by ‘Abbās ‘Alī Zārī f Sabzawārī. Qum: Mū’assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Shishum, 2009/1430.

Āl ‘Uṣfūr, Husayn ibn Muḥammad. *al-Anwār al-Lawāmi‘ fi Sharḥ Maḥāṭiḥ Sharā’i’*. researched by Muḥsin Āl ‘Uṣfūr. Qum: Majma‘ Buḥūth al-‘Ilmiyya. Chāp-i Awwal, s.d.

‘Allāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Qawā'id al-Aḥkām fi Ma'rifa al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

‘Āmilī, Yāsīn ‘Isā. *al-Iṣṭilāḥāt al-Fiqhiyah fi al-Rasā'il al-‘Ilmiyya*. Beirut: Dār al-Balāghah. 1993/1413.

Fāḍil Miqdād, Miqdād ibn ‘Abd Allāh. *Kanz al-‘Irfān fi Fiqh al-Qurān*. researched by Sayyid Muḥammad Qāḍī. Majma‘ Jahānī Taqrīb Madhāhib Islāmī. Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Fakhr al-Muḥāqiqīn, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īdāḥ al-Fawā'id fi Sharḥ Mushkilāt al-Qawā'id*. Qum: Ismā‘īliyyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.

Hāshimī Shāhrūdī, Maḥmūd. *Farhang-i Fiqh Muṭābiq-i Mazhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. Qum: Mū'assisa Dāyrah al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī bar Madhhab-i Ahl-i Bayt(AS). 2004/1382.

Ḥillī, Yaḥyā ibn Sa'īd. *al-Jāmi‘ li-I-Sharāy’*. researched by Majm‘ ī az Muḥāqiqīn Taḥt Nazr Shaykh Ja‘far Subḥānī. Qum: Mū'assisa Sayyid al-Shuhadā al-‘Ilmiyyah. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Wasā'il al-Shī'a*. Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 1989/1409.

Ibn ‘Arabī, Muḥammad ibn ‘Abd Allāh. *Aḥkām al-Qurān*. s.l. s.n. s.d.

Jaṣṣāṣ, Aḥmad ibn 'Alī. *Aḥkām al-Qurān*. researched by Muḥammad Ṣādiq Qamḥāwī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. 1985/1405.

Kiyāharrāsī, 'Alī ibn Muḥammad. *Aḥkām al-Qurān*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. Chāp-i Awwal, 1985/1405.

Manī'ī, Muḥammad ibn 'Uthmān ibn Sulaymān. *Aḥkām al-Shahādāt fi al-Madhāhib al-Arba'a*. Riyāḍ: Dār al-'Āṣima, Chāp-i Awwal, 2007/1428.

Mughniyah, Muḥammad Jawād. *Tafsīr-i al-Kāshif*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 2003/1424.

Muqaddas Ardabilī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Zubda al-Bayān fi Aḥkām al-Qurān*. Tehran: Murtaẓawī. Chāp-i Awwal, s.d.

Murawij, Ḥusayn. *Iṣṭilāḥāt Fiqhī*. Qum: Bakhshāyish. 1960/1379.

Muzaffar, Muḥammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. researched by 'Abbās 'Alī Zāri f Sabzawārī. Qum: Büstān-i Kitāb. Chāp-i Panjum, 2009/1387.

Qurān-i Karīm

Quṭb Rāwandī, Sa'īd ibn Haba Allāh. *Fiqh al-Qurān fi Sharḥ Āyāt al-Aḥkām*. Qum: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī Najafī. Chāp-i Duwwum, 1985/1405.

Sabzawārī, Sayyid 'Abd al-A'lā. *Mawāhib al-Rahmān fi Tafsīr-i al-Qurān*. Beirut: Mū'assisa Aḥl-i Biyt. (AS). Chāp-i Duwwum, 1989/1409.

Ṣāhib Jawāhir. Muḥammad Ḥasan. *Jawāhir al-Kalām fi Sharḥ Sharāy' al-Islām*. researched by 'Abbās Qūchānī, 'Alī Ākhūndī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. Chāp-i Haftum, s.d.

Ṣanqūr, Muḥammad. *al-Mu'jam al-Uṣūlī*. Qum: al-Ṭayār. Chāp-i Duwwum, 2007/1428.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn 'Alī. *Masālik al-Aḥkām ilā Tanqīḥ Sharā'i al-Islām*. Qum: Mū'assisa al-Ma'ārif al-Islāmiyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majma' al-Bayān fi Tafsīr al-Qurān*. bā Muqaddamah Muḥammad Jawād Balāghī. Tehran: Naṣir Khusrū. 1994/1372.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūt fi al-Fiqh al-Imāmiyah*. researched by Muḥammad Baqir Bihbūdī. Tehran: al-Maktaba al-Hydarīyya. 1969/1388.